

## سیاست و حکومت در رویکرد امام به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله (۱)

### پدید آورنده: علیرضا واسعی

تحلیل و تفسیر حرکت امام خمینی، به عنوان روحانی برجسته مذهبی، در عرصه سیاست، بی درک بنیانهای فکری او، میسور نیست. او، که هم چون دیگر علمای حوزه، عمر خویش را در کاوشهای نظری علوم دینی و فقه پشت سر نهاده بود، با چه نگرشی از خیل کاروان اندیشه گران سنتی برون خزیده و به ترسیم خطی دیگر در عرصه دینداری روی آورده است؟ آن هم در عصری که به سبب زشت کاریهای سیاست گران و قدرت طلبان، ورود در میدانها و عرصه های سیاست، دور شدن از اسلام و ارزشهای معنوی به شمار می آمد و سیاست چیزی جز حيله و فریب تلقی نمی شد و به گفته خود او، فردی به ملاقاتش آمد و به نصیحت گفت:

«آقا سیاست عبارت است از دروغ گفتن، خدعه، نیرنگ و خلاصه پدرسوختگی است و آن را شما برای ما بگذارید.» (۱)

چگونه توانست از منظری دیگر به نظاره بنشیند و با تعریفی دیگرگون از سیاست، آن را با دیانت سازگار کند و در جواب همو بگوید:

«...از اول، ما وارد این سیاست که شما می گوئید، نبوده ایم.» (۲)

نگاه امام به سیاست و درنگ جدی در آن، به عنوان یکی از بابهای فلسفه که با حیثیت وجودی و معرفتی بشر، پیوندی ناگسستنی دارد، سبب شد تا به ارائه تفسیری جدید از دین نیز دست زند و واقعیت آن را به درستی عرضه دارد آنچه را که تا پیش از او وارونه در منظر توده مردم نهاده بودند، به شکل بایسته ای دگرگون سازد و همانی را که از سیاست بیگانه اش می پنداشتند و پردازنده به آن را «عده ای مقدس نمای واپس گرا و متحجر» مطرود می شمردند و روحانیت را تنها به سست عنصری و حماقت می شناختند و ارج می نهادند و ناگزیر فقیه هم مجاز نبود از دایره و حصار آن بیرون رود و در سیاست و حکومت دخالت کند، (۳) فریاد برآورد:

«والله اسلام، تمامش سياست است، اسلام را بد معرفي كردند، سياست مدن از اسلام سرچشمه مي گيرد.»  
(۴)

و در تعريف سياست نيز بگويد:

«مگر سياست چيست؟ روابط بين حاكم و ملت، روابط بين حاكم و ساير حكومتها، جلوگيري از مفاسدي كه هست، همه اينها سياست است.» (۵)

با اين تعريف از سياست كه امام ارائه كرد، در هم تنيدگي آن را با ديگر جنبه هاي زندگي جمعي بشر نموده است:

«هر كس اجمالاً به احكام اسلام و بسط آن در جمیع شؤون جامعه نظر كند و به عبادات كه وظيفه بندگان و خالق آنهاست، مانند نماز و حج (گرچه اين دو نيز داراي جهات اجتماعي و سياسي مربوط به حيات و معيشت دنوي است) و به قوانين اقتصادي و حقوقي و اجتماعي و سياسي نظر كند، خواهد ديد كه اسلام عبارت از احكام عبادي و اخلاقي صرف نيست، كما اين كه بعضي، بلكه كثيري از جوانان و كهن سالان مسلمين گمان برده اند.» (۶)

و در ادامه پا از اين فراتر نهاده و اسلام را تنها براي تاسيس حكومت عاقله مي داند كه:

«در آن قوانين مربوط به ماليات، بيت المال... جزائيات، قضا، حقوق، جهاد، دفاع و پيمانهاي بين دولت اسلامي و دولت هاي ديگر وجود دارد.» (۷)

## همسازي دين و سياست:

در نگاه امام، همسازي سياست و ديانت، نه به صورت تصنعي و مكانيكي، بلكه حقيقي و واقعي است و آن احساس تنافي كه بر آن تبليغ مي شد و مي گفتند:

«اسلام دين جامعي نيست، دين زندگي نيست، براي جامعه نظامات و قوانين ندارد، طرز حكومت و قوانين حكومتي نياورده، اسلام فقط احكام حيض و نفاس دارد، اخلاقياتي هم دارد، اما راجع به زندگي و اداره جامعه چيزي ندارد.» (۸)

در باور امام، برخاسته از نگاه کسی است که هم از سیاست بیگانه است و هم از دیانت و چنین فردی نه دین را شناخته است و نه سیاست را. (۹) از همین رو، حضرتش در پاسخ خبرنگاری که می پرسد:

« عده ای تبلیغ می کنند که فعالیت سیاسی از فعالیت دینی جداست»

می گوید:

«شعار سیاست از دین جداست از تبلیغات استعماری است که می خواهند ملت‌های مسلمان را از دخالت در سرنوشت خویش بازدارند در احکام مقدس اسلام، بیش از امور عبادی، در امور سیاسی و اجتماعی بحث شده است.» (۱۰)

تفکیک میان این دو، برای کسی که از فراز به دین و حیات بشری می نگرد، ناممکن است، گرچه برای آن که دایره اندیشه اش محدود است و به تعبیر امام: از مسجد تجاوز نمی کند، فهم این نکته آسان نیست، ولی:

«باید به این نادانان (که جدایی دین از سیاست را تفوه می کنند) گفت که قرآن کریم و سنت رسول الله، آن قدر که در حکومت و سیاست احکام دارند در سایر چیزها ندارند.» (۱۱)

و:

«دیانت اسلام یک دیانت عبادی تنها نیست و همین طور یک مذهب و دیانت سیاسی تنها نیست. عبادی است و سیاسی. سیاستش در عبادتش مدغم است و عبادتش در سیاستش مدغم است؛ یعنی همان جنبه عبادی یک جنبه سیاسی دارد.» (۱۲)

آغاز طرح اندیشه جدا نبودن دین از سیاست، پیش از امام بود:

«و سید جمال نخستین کسی بود که احساس کرد اگر بخواهد در مسلمانان جنبش و حرکت ایجاد کند، باید به آنها بفهماند که سیاست از دین جدا نیست. این بود که او این مسأله را به شدت در میان مسلمین مطرح کرد.» (۱۳)

او، طرح همبستگی دین و سیاست را برای دو جبهه لازم می دانست، یکی جبهه استبداد داخلی و دیگر استعمار خارجی:

«و کوشش فراوان داشت که شعور مذهبی مسلمانان را برای مبارزه با استبداد و استعمار بیدار سازد و برای این برنامه، نسبت به هر برنامه اصلاحی دیگر حق تقدم قایل بود.» (۱۴)

اما با توجه به جایگاه سیدجمال در میان توده مردم و قضایایی که بر او گذشت، در گستراندن این اندیشه، توفیق چندانی نیافت، ولی طرح آن از زبان فقیهی برجسته که به مرجعیت از طرف مردم پذیرفته شده و مردم با وسواس می کوشند تا کوچک ترین آداب مذهبی خود را با دستورهای وی برابر سازند، ارجی دو چندان می یابد، بویژه آن که برابر سنت پذیرفته شده مذهبی، اجتهاد، عنصر سازوار کننده شریعت و دیانت با زمان و زمانه مادی، در مرجع، در حد اعلای متصور وجود دارد و بیان جدا نبودن سیاست از دیانت، از زبان چنین انسانی، خود، این همانی دین و سیاست را می نماید، حتی اگر به صورت احکام ثانوی باشد؛ گو این که امام بی هیچ تردیدی آن را از احکام اولیه می شمارد، چنانکه از جای جای سخنان او برمی آید.

(۱۵)

### منشأ نگاه امام

فلسفه نگرش امام به سیاست از دریچه دیانت، و ضرورت بنیانگذاری حکومت را چگونه می توان تبیین کرد؟ گذشته از آنچه که در دایره معرفتی امام درخور جست وجوست، که تشکیل حکومت در حد وجوب دینی بالا می رود، آن جا که می گوید:

«ما که به ولایت معتقدیم باید به ضرورت تشکیل حکومت معتقد باشیم و باید کوشش کنیم که دستگاه اجرای احکام و اداره امور برقرار شود، مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی لازمه اعتقاد به ولایت است، باید کوشش کنیم که دستگاه اجرای احکام و اداره امور برقرار شود.» (۱۶)

از دو زاویه دیگر می توان بدان نگریست:

۱. جامعیت اسلام و فراگیری آن از یک سوی و توجه همه سویه امام (نه فقط از منظر فقه) به آن، از سوی دیگر، پاسخی درخور و ارجمند است. اسلام خود نیز مدعی این فراگیری است و خود را در پاسخ گویی به همه نیازمندیهای بشری توانا می داند:

«اسلام آیینی است جامع و شامل همه شؤون زندگی بشر، ظاهری و معنوی... اسلام نظامی نوین و طرز تفکری جدید و تشکیلاتی تازه عملاً به وجود آورد، در عین این که مکتبی است اخلاقی و تهذیبی،

سیستمی است اجتماعی و سیاسی، اسلام معنی را در ماده، باطن را در ظاهر، آخرت را در دنیا و بالاخره مغز را در پوست و هسته را در پوسته نگهداری می کند.» (۱۷)

شماری این فرض را به نقد گرفته و برآنند، فراگیری دین با واشکافی مفهوم دین و انتظاری که بشر از آن دارد، معنی می یابد. اینان دین را تنها در عرصه زندگی فردی و معنویت تعریف می کنند که به روشنی پای آن از گلیم سیاست برچیده می شود؛ چرا که سیاست امری دنیوی است و از دین چنین انتظاری نیست که به امور دنیایی بشری پرداخته و آن را به سامان آورد، این عقل و تجربه بشری است که به ارائه راه حل و به گره گشایی از دشواریها پرداخته است. عمل شماری از کارشناسان دین و فقیهان پیشین نیز در پرهیز از تلاشها و تکاپوهای سیاسی و سفارش به دخالت نکردن دینداران در عرصه سیاست، که البته بی مبنای دینی نبود، (۱۸) بر این دیدگاه گواه آورده می شود و به نقد نظریه می پردازد.

امام در پاسخ به این دسته، از چشم اندازی دیگر به سه مقوله از دین نظر می کند و بایسته های آن را بیان می دارد:

### **الف. بایستگی اجرای احکام.**

چگونه می شود یک جامعه را به مرحله خوش آیند دینی رساند، بی آن که احکام آن دین به اجرا درآید؟ با طرح این ناسازگاری آشکار، امام می گوید:

«طبق آیه شریفه، احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجراست... بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره که همه جریانات و فعالیت های افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه در آورد، هرج و مرج به وجود می آید و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می آید. پس برای این که هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود چاره ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه اموری که جریان می یابد.» (۱۹)

و به روشنی و آشکار به سیاست ورزی اسلام (۲۰) می پردازد و دیانت اسلام را یک دیانت سیاسی دانسته (۲۱) که بسیاری از احکام آن عبادی سیاسی است. (۲۲)

دیانت بی اجرای احکام و عملی شدن دستورها و آیینهای آن، معنی نمی یابد و عملی شدن آنها، همان ورود به عرصه سیاست و اقدام عملی برای تشکیل حکومت است. از این روی، در پاسخ به نامه دانشجویان مقیم

آمریکا و کانادا، هم آنان را به شناخت و شناسایی اسلام دعوت می کند و هم به تبع آن به کوشش برای پیاده کردن حکومت اسلامی. (۲۳) بین این دو امام جدایی نمی بیند. او، تمام وجود قانون را به تنهایی برای اصلاح جامعه کافی نمی داند:

«برای این که قانون مایه اصلاح و سعادت بشر شود به قوه اجرائیه و مجری احتیاج دارد. به همین جهت خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون، بین احکام شرع، یک قانون و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است.» (۲۴)

## **ب. ماهیت و چگونگی قانونها و آیینهای اسلام.**

دلیل دیگر بر لزوم ورود به عرصه سیاست و تشکیل حکومت، چگونگی و ماهیت احکام شرع است. ماهیت قانونها و آیینهای اسلام می رساند که:

«برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است.» (۲۵)

روشنی این مطلب در نگاه امام به گونه ای است که با سیری اجمالی در داده های دینی، به دست می آید. (۲۶) (دستورات اسلام در باب جهاد، حدود، قضا، خمس و زکات و حتی بعضی از عبادات، چون: نماز و حج و ...) بویژه امر به معروف و نهی از منکر، بدون وجود یک جامعه اسلامی با حاکمیت دینی تحقق نیافتنی است و حدود و احکام تعزیراتی اسلام نیز، بدون یک تشکیلات حکومتی ناکارآمد خواهد بود. (۲۷) و هدف بعثتها که نظم و ترتیب بر اساس روابط اجتماعی عادلانه است «جز با تشکیل حکومت و اجرای احکام آن، امکان پذیر نیست.» (۲۸)

امام در تأیید نظر خویش به احکام مالی، دفاعی، ملی، و احکام حقوقی و جزایی اسلام اشاره می کند. (۲۹)

## **ج. دفاع از اراضی.**

دیگر جهتی که امام بر آن پا می فشارد بایستگی حفظ سرزمینهای اسلامی است؛ چرا که در پرتو وجود یک پایگاه مادی (زمین) ارزشها و هدفهای بلند دینی شایستگی اجرا می یابند. به همین جهت می گوید:

«از طرف دیگر، احکامی که راجع به حفظ اسلام و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال امت اسلام است بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد مثلاً این حکم: «واعدوا لهم ما استطعتم من قوّة و من رباط الخیل» (انفال / ۸) که امر به تهیه و تدارک هر چه بیش تر نیروی مسلح و دفاعی به طور کلی است.» (۳۰)

با حفظ سرزمینهای اسلامی، امنیت ملی تامین می شود و این مسأله با وجود حکومت مقتدر اسلامی میسر است. چگونه می شود اسلام در صدد راهنمایی انسانها به سمت وسوی تعالی و خدایی شدن باشد، ولی زمینه های اصلی رشد و نمو آن را فراهم نیاورد؟ فراهم کردن این زمینه، به زمین امن و آرام متکی است که این هرگز آن را از نظر دور نمی دارد. ارجمندی جانباز در راه وطن در تفکر اسلامی، در چنین بستری معنی می یابد.

بدین گونه، امام جامعیت و فراگیری اسلام را به عرضه دید گذارده و انتظار از آن را از حیطة محدود معنوی و فردی، به عرصه گسترده جامعه و حکومت می کشاند و انگاشتی غیر از این را نادرست شمرده و می گوید:

«گمان نشود اسلام مثل مسیحیت (کنونی) است، فقط یک رابطه معنوی مابین افراد و خدای تبارک و تعالی است و بس. اسلام برنامه زندگی دارد، اسلام برنامه حکومت دارد... نماز و دعا و زیارت، احکام اسلام نیست، یک باب از احکام است. دعا و زیارت یک باب از ابواب اسلام است، لکن سیاست دارد اسلام، اداره مملکتی دارد اسلام، ممالک بزرگ را اداره می کند اسلام.» (۳۱)

و این معنی که کسی بگوید:

«اسلام به زندگی چه کار دارد، این جنگ با اسلام است، این نشناختن اسلام است. اسلام به سیاست چه کار دارد، این جنگ با اسلام است...» (۳۲)

بنابر آنچه آمد، شناخت صحیح اسلام به عنوان دین خاتم و همه زمانی، با حضور در عرصه های سیاسی و اجتماعی پیوندی وثیق دارد.

۲. دومین پاسخ، رویکرد خاص امام به سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که امکان ارائه بهتری دارد. بدین معنی که زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان تجسم عینی دیانت و الگوی پذیرفته شده دینداران در همه

ادوار، مستند نگرش امام قرار می گیرد. او با استناد به عملکرد پیامبران و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به ترسیم سیاست خویش دست می زند و به روشنی اعلام می دارد:

در زندگی تمام پیامبران، انجام کارهای سیاسی به عنوان یک اصل جدی و پایا وجود داشته است:

«حتی حضرت عیسی که تابعین امروز او خیال می کنند حضرت عیسی یک معنویاتی گفته است. ایشان هم همینطور بوده که از اول بنا بوده به این که معارضه کند. آن وقتی که تازه متولد شد، می گوید: من کتاب آوردم... یک همچو عیسی نمی نشیند توی خانه و مسأله بگوید تا چه شود؟ اگر می خواست بگوید و مسأله گو بود... دیگر چرا اذیتش می کردند؟» (۳۳)

این توجه امام، بویژه به زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله انگیزه جدی برای ورودش به عرصه سیاست بود و حکومت مورد نظر وی نیز، چیزی جز آنچه در حیات پیامبر تجلی یافته، نبوده است. (۳۴)

بسط این سخن به مقدمه ای نیازمند است:

### **رویکرد مسلمانان به زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله**

تاکید قرآن بر الگوپذیری مسلمانان از پیامبر صلی الله علیه و آله: «و لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه» (احزاب ۲۱) و بایستگی پیروی بی چون و چرا از آن حضرت: «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (حشر / ۷) و سزاوارتر بودن حضرتش بر همگان: «النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم» (احزاب / ۳۳ آیه ۶) و یا واجب بودن پیروی از رسول الله (نساء / ۶۴، احزاب / ۳۶ و...) از همان ابتدا مسلمانان را به توجه به زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله کشاند از این روی، سنت نبوی به دقت مورد ثبت و ضبط قرار گرفت، تا بر اساس آن شیوه زندگی مسلمانی ترسیم گردد. وجود رموز و پیچیدگیها در قرآن نیز که با سنت پیامبر تفسیر می یافت، بر جایگاه مهم آن تاکید بیش تری می کرد. کتابهای بسیار نگاشته شده از صدر اسلام تا کنون، در تصویر دقیق حیات پیامبر صلی الله علیه و آله، کوششی برای رسم الگوی زندگی بود که به راستی در تاریخ ادیان نمونه و بی مانند است. البته در این جا از یک نکته نمی توان چشم پوشید و آن نقش باورهای سیره نگاران و دیدگاههای آنان در شکل دهی به آن واقعیت است. بهره وران از آن نیز بی ذهنیت پیشین بدان ننگریسته اند. در نتیجه رویکردهای چندی به سیره پیامبر اکرم ظهور یافته است:



## ۱. رویکرد تربیت نفوس:

تاریخ اسلام به عنوان منبع جدی فهم دینی و عمل اجتماعی در نظر شماری از دین باوران، به عنوان الگویی در تربیت افراد انسانی به شمار آمده است. این پیرو همان باور پیشینی است که دین تنها، برای ساختن افراد انسانی است. با نگهداشت دستورها و آیینها و آموزه های آن، انسان از زمینی بودن خود خارج شده و بُعدی ملکوتی و الهی می یابد. دین به بیش از این نمی پردازد. آموزه ها و احکام دینی، در مرحله نخست و به خودی خود، درصدد اصلاح نفوس و تربیت آنان است و این پرورش چه بسا با کناره گیری از جمع و گریز از هیاهوی اجتماع تحقق بیابد، بلکه جز از این راه، دست یافتنی نیست. (۳۵)

نگرشهای عرفانی به دین با شکلهای گوناگون خود، در این راستا معنی می یابد. (۳۶) هواداران اخلاق خردگرایانه نیز، به مانند اینان، از وحی و داده های آسمانی جز این نمی خواهند که بتوانند انسانی متعالی بسازند و وی را از آلوده شدن به پلیدیها و زشتیها باز دارد و در مسیر راستی و کمال افکند. (۳۷) عارف در جامعه های اسلامی که خود را برتر از هر انسانی می دانست. پا جای پای پیامبر می گذارد و هرگز خود را نافرمان دستورها و آیینهای دینی نمی پنداشت، زندگی منزویانه انفرادی یا رفتاری نه چندان خوش آیند زمانه، با آرایه هایی ویژه داشت و این رفتار جز از نگرش وی به سیره فردسازانه رسول خدا و یا دست کم ادعای چنین دنباله روی و پیروی شکل نمی گرفت. خلوت گزینی و دوری از جمع و جامعه، زیباترین وجهه دین در زندگی آنان بود که گاه قرنهای آنان را از زمانه خویش به دورشان می داشت. آنان این فخر را هرگز انکار نمی کردند! از این باب ورود در سیاست را خلاف شأن دینی می انگاشتند. قاضی سعید قمی از عرفای عهد صفویه در باب ورود به عرصه سیاست و جامعه چنین می گوید:

«این یک حکایت تثبیت شده توسط سنت است که وقتی به رسول خدا پیشنهاد شد که میان منزلت بندگی و مقام پادشاهی یکی را انتخاب کند، حضرتش اولی را برگزید و خواست عبد نبی باشد، نه ملک نبی، از این روی، سلطنت ظاهری، در خور جانشینی او نیست، تا چه رسد به نوعی از سلطنت که در دست جباران باشد.» (۳۸)

در این نگاه، عمل به احکام فردی دین «که تمام احکام از این زاویه این چنین است» و دقت و وسواس بیش از اندازه در انجام صحیح آن، وی را به قله کمال انسانی می کشاند بی آن که نیازی به تلاش و تکاپو در جامعه باشد. البته نه بدان معنی که او را از تلاشهای اجتماعی به طور کامل بازدارد، بلکه از آن روی که

تلاش اجتماعی، از ارزش دینی و تلاش اصلی و ذاتی او به شمار نمی آید و حتی تلاش گران و تکاپو گران در عرصه اجتماع، چه بسا دنیا گرایانی اند که از پاداش دینی چندان بهره ندارند. (۳۹) انسان برای معنوی شدن و روحانی شدن، باید در خارج از زمان خویش زندگی کند و آمیزش با انسانها و درآمیختن با زمانه، دوری از کمال است. امام در تصویر فضای ذهنی چنین افرادی می گوید:

«در شروع مبارزات اسلامی، اگر می خواستی بگویی: شاه خائن است، بلافاصله جواب می شنیدی، شاه شیعه است، عده ای مقدس نمای واپسگرا، همه چیز را حرام می دانستند و هیچ کس قدرت این را نداشت که در مقابل آنان قدعلم کند. خون دلی که این پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است، هرگز از فشارها و سختیهای دیگران نخورده است. وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاده و فقاقت در منطق ناآگاهان غرق شدن در مسایل فردی و عبادی شد و قهراً فقیه هم مجاز نبود که از دایره و حصار بیرون رود و در سیاست و حکومت دخالت نماید. حماقت روحانیت، در معاشرت با مردم، فضیلت شد. به زعم بعضی افراد، روحانی زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سرپای وجودش ببارد و الا عالم سیاسی و روحانی کاردان و زیرک، کاسه ای زیر نیم کاسه داشت.» (۴۰)

ناسازگاری بین والایی انسان دیندار و کسی که در سیاست دستی دارد، آنچنان ریشه در اذهان دوانده بود که حتی مبلغ دین «کارشناس اسلامی» با گریز از کارها و تلاشهای اجتماعی و غرق شدن در کارها و تلاشهای عبادی و فردی، ارج و منزلت می یافت. پرحجمی و افزونی بخشهای احکام فردی کتابهای فقهی، دلیلی روشن بر این نگرش به حیات و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله است. (۴۱) این که از چه زمانی چنین نگرشی استواری یافت شاید بشود به سخن هانری کربن اعتماد کرد:

«تشیع صفوی پدیدآور گونه ای روحانیت رسمی گشت که به گونه ای انحصاری با فقه و رعایت قانون (شریعت) سروکار یافت، تا به درجه ای که تشیع اصلی در جوهر عرفانی و باطنی خودگویی خود را پنهان کرد.» (۴۲)

امام در نقد تعریض گونه به این دسته می گوید:

«اگر ما مسلمانان کاری جز نماز خواندن و دعا و ذکر گفتن نداشته باشیم، استعمارگران و دولتهای جائر متحد آنها، هیچ کاری به ما ندارند. شما برو هر قدر می خواهی اذان بگو، نمار بخوان، بیایند هر چه داریم ببرند،

حواله شان با خدا!... اگر منطق این باشد آنها کاری به ما ندارند... شما هرچه می خواهید نماز بخوانید. آنها به نماز شما چه کار دارند.» (۴۳)

## ۲. رویکرد ایجاد جامعه دینی:

شماری نگاه دسته نخست را به دین، چندان استوار و نزدیک به واقع ندانسته اند. چگونه می شود دین برای به سامان آوری اوضاع فردی انسان آمده، باشد بی آنکه به جامعه او که بستر شکل گیری شخصیت انسانی است، نظر افکنده باشد؟ اینان با تفسیری دیگر از دین و قراءتی جدید، به تصویر الگوی اجتماعی از دین دست زده و در تأیید دریافت خویش هم به دستورهای اجتماعی از صله رحم، نگهداشت حال یک دیگر، تا پرداخت خمس و زکات و حضور در عرصه های اجتماعی چون جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و... تکیه کردند و هم آن را بی هیچ ابهامی در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله به نظاره نشستند.

نگاهی گذرا به زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله در دوره سیزده سال مکه و ده سال مدینه، از حضور دائمی آن عزیز در عرصه اجتماعی و فراهوانی دیگران به این میدان حکایت دارد. از دعوت همه گاه و بیابی پیمانهای گوناگون، از حضور در صحنه اجتماعی، تا کوشش در میدانهای جنگی، همه و همه، برای ساختن یک جامعه دینی، فراتر و جامع تر از تربیت نفوس فردی است.

تربیت دینی، در یک جامعه دینی به بار نشسته معنی می یابد. نمی توان انسانی را که در جامعه نیرنگ باز و فریبکار زندگی می کند، به صدق و راستی فرا خواند. چگونه می توان از انسان متعالی در جامعه ای پست، سخن گفت؟

بنابراین، اندیشه گری در باب جامعه، ضرورتی دینی است. تمام انسانها، مسؤول جامعه خویشند:

«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كَلَّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ.»

و:

«من اصبح ولم يهتم بأمر المسلمين فليس بمسلم.»

داده های بسیاری از دین رنگ اجتماعی دارد و از همین منظر، نقد و خدشه های بسیاری را برای نگرش اول می توان وارد ساخت.

در این رویکرد، پرداختن به جمع و امور اجتماعی، مقوله ارزشی است. در این تصویر، پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله نه یک راهب منزوی و معنویت‌گرای کناره جوی، بلکه تلاش‌گری غم‌خوار و انسانی پرتکاپو در دل جامعه است. معنویت در نگاه این دسته به معنای دوری‌گزیدن از انسانها و درخود فرو رفتن نیست. کوشش و پویایی و بردوش کشیدن مسئولیت اجتماعی، عین حقیقت انسانی و معنویت متعالی است. چنانکه پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله خود رهبانیت امت خویش را جهاد در راه خدا دانسته که در معنای گسترده خود، تمامی تلاشها و تکاپوهای ایثارگرانه انسان در پهنه اجتماع را شامل است. (۴۴)

از آغازین روزهایی که پیامبر به دعوت خویشاوندانش پرداخت تا آن زمان که با تن دادن به تمامی سختیها دین الهی را رسماً اعلام کرد و تا آن روزی که به ناچار به جدال و مقاتله با خویشان، دوستان و آشنایان خود برخاست و تا آن روزی که تمام همت و حمیت او به ابلاغ پیامی گره می‌خورد، در همه حال، در پی پی‌ریزی و استوارسازی جامعه ای دینی بود که در آن انسانها بتوانند آن گونه که باید به گذران زندگی بپردازند.

بی‌گمان پیروی از چنین پیامبری، با رویکرد ایجاد جامعه دینی، همیشه زمینه آماده ای پیش رو ندارد. در نتیجه، در این هنگام، یا بایستی به سکوت و انزوا تن داد یا به تقیه و توریه روی آورد، اما خطر هرگز! نباید به ستیزه و مبارزه، برخاست، گرچه، حکومت در دست نابکاران باشد و ستم در جامعه بیداد کند، وظیفه آن نیست که انسان در عرصه سیاسی وارد شود. این نگرش به چند پایه قوام یافته بود:

الف. عنصر غیبت و آرمان ظهور امام زمان که پیوسته ذهن برخی از فیلسوفان و اندیشه‌وران اجتماعی را به خود مشغول داشته و به طور جدی به دخالت نکردن آنان در امور حاد سیاسی انجامیده است.

«پس از غیبت امام دوازدهم نظریات تشیع نسبت به قدرت دنیوی حتی بیش‌تر متمایل به عدم دخالت در امور سیاسی شد، هر چند این مقاومت منفی در برابر قدرت دنیوی با انکار حقانیت آن قدرت همراه بود و از مشاجره‌های مکرر با رژیم و سلسله‌ها خالی نبود.» (۴۵)

و تصور ظهور امام زمان با انگاره فراگیر شدن ظلم و فساد، هرگونه تلاش سیاسی را در پیشگاه انتظار منفی قربانی می‌کرد و نازیبا می‌شمرد.

ب. عنصر واجب بودن حفظ جان. تکلیف بشری تا پای جان معنی می یابد که نه پیامبر صلی الله علیه و آله و نه خداوند، بشر را به فوق توان او تکلیف نمی کنند. آن جا که خطر از جان گذشتن است، دیگر هرگونه تکلیفی برداشته شده است و گاه عرض و ناموس نیز پای بند تلاشهای سیاسی می شده که در قالب تقیه و توریه بروز می یافته است. حافظه تاریخی اسلام از چنین توجیه ها داستانها دارد و امام حسین (ع) در برابر همه اینان است که می فرماید: دین در دست آنان بازیچه ای بیش نیست:

«الناس عبید الدنیا والدین لعق علی السنتهم یحوظونه حیث مادرّت به معایشهم.»

تا آن جا که بتوان به نام و نان رسید با دین همراهند و آن گاه که دینداری در معنای حقیقی خود، ایشارگری و جان فشانی طلب کند، دیگر جز به نام و نان نمی اندیشند.

امام خمینی در پاسخ به این دسته از افراد که تا چند منزلی اسلام، پیش می آیند، اعلام می کند:

«فریاد براءت از مشرکان در مراسم حج و این یک فریاد سیاسی عبادی است که رسول الله به آن امر فرمود: حال باید به آن آخوند مزدور که فریاد مرگ بر آمریکا و اسرائیل و شوروی را خلاف اسلام می داند گفت: تأسی به رسول الله و امر خداوند را تخطئه می کنید و تأسی به آن بزرگوار و اطاعت فرمان حق تعالی را برخلاف می دانید، و مراسم حج را از براءت از کفار تنزیه می کنید و اوامر خدا و رسول را برای منافع دنیایی خود به طاق نسیان می سپارید و براءت و نفرین را نسبت به دشمنان اسلام و محاربان با مسلمانان و ستمگران بر مسلمین کفر می دانید.» (۴۶)

این گونه نگاه محدود به دین، نگاهی سودجویانه و به طور طبیعی، غیر ارزشی است.

### **۳. رویکرد تأسیس حکومت دینی:**

«اگر جوهر سیاست هنر زندگی و کار با دیگران است، پس چهار تا از پنج ستون اسلام (نماز، روزه، زکات، حج و ستون پنجمی که در این جا استثنا شده، شهادت به وحدانیت خدا و نبوت محمد است.)» برای اعتلای روح همکاری و انسجام گروهی در میان پیروان این دین، کاملاً مناسبند (جهاد یا جنگ مقدس، که به زعم بعضی از مسلمین ششمین ستون است. برای ایجاد همین تأثیر دارای قدرت بازهم بیش تری است.) اگر طبق نظرگاه دیگری، بزرگ ترین مشخصه سیاست تلاش برای قدرت است، به زحمت می توان جهان بینی سیاسی بزرگ تر از آن اسلام یافت، زیرا که اسلام طبیعت انسانی را همواره از هر دو جهت نیازهای جسمی

و روحی ملاحظه می کند و هرگز به ارایه محض آرمانهای آن قانع نیست بل همواره در جست و جوی وسایل اجرای آنهاست. و قدرت یک وسیله اساسی برای نیل به این مقصود است. قرآن، مؤمنان را به پیروی از الگوی محمدصلی الله علیه و آله که او را اسوه حسنه می نامد، دعوت می کند، چون بزرگ ترین موفقیت محمدصلی الله علیه و آله، بنیانگذاری دولتی براساس تعالیم اسلام بوده، مسلمین از این جهت نیز موظفند که از سرمشق وی پیروی کنند.» (۴۷)

امام خمینی از این زاویه به سیره پیامبر نظر می کند و آن را چیزی بالاتر و والاتر از دیدگاه دو دسته پیشین و فراتر و کامل تر از آنها می بیند که در یک جهان بینی خاص معنی پذیراست. نگاه امام به خدا، نبوت، هستی، انسان، دین و قیامت، وی را به تفسیری متفاوت از سیره کشانده است. او در زندگی پیامبرصلی الله علیه و آله جز تلاش برای تشکیل حکومت دینی که در زمین آن هم جامعه دینی می روید و هم انسان تربیت شده ربوبی، چیزی نمی بیند:

«سنت و رویه پیامبر اکرم دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است؛ زیرا اولاً خود تشکیل حکومت داد و تاریخ گواهی می دهد که تشکیل حکومت داد و به اجرای قوانین و برقراری نظارت اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاسته است، والی به اطراف می فرستاده، به قضاوت می نشست، و قاضی نصب می فرموده و سفرایی به خارج و نزد رؤسای قبایل و پادشاهان روانه می کرده، معاهده و پیمان می بسته، جنگ را فرماندهی می کرده، و خلاصه احکام حکومتی را به جریان می انداخته است.

ثانیاً: برای پس از خود به فرمان خدا تعیین حاکم کرده است. وقتی خداوند متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم چنین تعیین حاکم می کند، به این معناست که حکومت پس از رحلت رسول اکرمصلی الله علیه و آله نیز لازم است و چون رسول اکرم، با وصیت خویش فرمان الهی را ابلاغ می نماید، ضرورت تشکیل حکومت را نیز می رساند.» (۴۸)

امام، در جای جای سخنان خویش، از همان ابتدا، بر این فهم از سیرت پیامبرصلی الله علیه و آله پای فشرده و حرکت خویش را در سایه آن توجیه کرده است تصویری که امام از زندگی پیامبرصلی الله علیه و آله ارائه می کند، الگویی برای تشکیل یک حکومت دینی و فعالیت مذهبی است. بنابراین، تفسیر حرکت امام جز در پناه فهم صحیح سیره رسول، با نگرش حکومتگری ممکن نیست و با شناخت این وجهه از حیات پیامبرصلی الله علیه و آله

روشن کردن زوایای تاریک و مبهم حیات سیاسی امام نیز آسان می گردد. از این رو مناسب است در عملی مقایسه گون، نگرش امام به سیره پیامبر، در تشکیل حکومت اسلامی، بازگشوده شود.

### **الف. ضرورت تشکیل حکومت به عنوان هدف بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله:**

امام در ضرورت تشکیل حکومت، علاوه بر استناد به عقل به سیره پیامبران، بویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تکیه می کند و بر آن است که تمام پیامبران در صدد ایجاد حکومت بوده اند:

«اهداف آنان این بوده است که حکومت الله را استقرار بخشند.» (۴۹)

«اراده خداوند تعالی بر آن است که با رهبری حکیمانه انبیاء عظام و وارثان آنان، مستضعفین را از قید حکومت طاغوتی آزاد و سرنوشت آنان را به دست خودشان بسپارد.» (۵۰)

و آنان با تکیه به مردم در برابر سلاطین جور (۵۱)، برای شکل دهی به حکومت مبارزه می کردند. (۵۲) گرچه ممکن است شماری از پیامبران در دستیابی به این هدف والا توفیق چندانی نیافتند؛ (۵۳) اما هرگز از آن غافل نبوده اند.

پیامبر اکرم نیز بیش از هر پیامبر دیگری، در جهت تشکیل حکومت کوشیده:

«تا آخرین لحظات پر برکت زندگی خود، در راه آن، با همه توان، فداکاری و ایثار فرمود.» (۵۴)

«پیغمبر اسلام دستش را دراز کرده بود در اطراف عالم و عالم را داشت دعوت می کرد به اسلام و دعوت می کرد به سیاست اسلامی و حکومت تشکیل داد و خلفای بعد حکومت تشکیل دادند، در صدر اسلام از زمان رسول خدا تا آن وقتی که انحراف در کار نبود، سیاست و دیانت توأم بودند.» (۵۵)

قیام و حرکت پیامبر در تشکیل حکومت برای آن بود که بتواند اسلام را به مردم ابلاغ کند و آنان را به سوی توحید دعوت کند. (۵۶)

بدین طریق امام به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله با رویکرد تأسیس حکومت دینی نگریسته و در گام به گام رسالت آن حضرت و لحظه لحظه آن، چیزی جز کوشش برای ایجاد حکومت نمی بیند (۵۷) و بین رسالت آن حضرت به پای داری و حکومت پیوندی وثیق می یابد (۵۸) و بی هریک دیگری را ناکافی می داند. بر

همین اساس، هرگاه از سوی درباریان و متحجران مورد انتقاد واقع می شد، بی هیچ تردیدی آنان را به زندگی پیامبر و حرکت پیامبران ارجاع می داد:

«... ما هم به تبع از نبی اکرم قیام کردیم، برای این که این ملت محروم را به کمال لایق خودشان برسانیم.»  
(۵۹)

«و می خواهیم اسلام را، لااقل، حکومتش را به یک نحوی که به حکومت اسلام در صدر اسلام شباهت داشته باشد، اجرا بکنیم.» (۶۰)

«در صدر اسلام، از زمان رسول خدا، تا آن وقتی که انحراف در کار نبود، سیاست و دیانت توأم بودند. این آخوندهای درباری و این به اصطلاح سلاطین آمریکایی یا شوروی، یا باید پیغمبر و پیغمبران را و خلفای پیغمبر و پیغمبران را تخطئه کنند یا باید خود و حکومتهای خود را تخطئه کنند.» (۶۱)

امام بدین گونه بر حرکت خویش صحنه گذارده و تحمل و سختیها و دشواریهایی را که در این راه، دوش می کشد، به تاسی و پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله، می شمارد. (۶۲)

امام با این رویکرد، تمامی مراحل تشکیل حکومت را با الگوگیری از سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله پشت سر می گذارد و صرف ضرورت ایجاد حکومت دینی، او را به افتخار سیاسی نمی کشاند، بلکه بر مبنای سیره و به مقتضای عقل، به تدریج سدها و بازدارنده ها را از سر راه برداشته و وارد عمل می شود.

## مراحل تشکیل حکومت

### ۱. آماده سازی نیروها:

پیش از هر چیز در ایجاد حکومت، داشتن نیروهای کاردان و خبره لازم است. پیامبر صلی الله علیه و آله در سیزده سال حضور در مکه، بدین کار پرداخت و با تحمل سختیهای بسیاری، به ساختن انسانهایی دست زد که بتوانند عهده دار مسؤولیت اجتماعی و سیاسی شوند، نیروهایی که با کم ترین خواسته و مزایا (۶۳)، جان خویش را در کف اخلاص نهاده و ایثار کنند.

«مدتی که در مکه بود، حضرت نمی توانست یک حکومتی تشکیل بدهد، لکن مشغول جمع آوری افراد بود، مشغول یک سیاست زیرزمینی بود.» (۶۴)



دعوت‌های اصولی و تدریجی پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله از پنهانی و انفرادی تا عمومی و آشکارا، از درون شهری و قومی تا برون مرزی، کوششی توان فرسا، در جمع و ساختن نیروهای کارآمد برای تأسیس حکومت بود.

«قبلاً که در مکه بودند، نقشه کشی بود، مسأله، مسأله درست کردن کار و سازنده کردن بود که افراد را بسازند.» (۶۵)

به همین جهت پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله در مکه بیش تر به پند و اندرز و تواناسازی قوای فکری و عقیدتی دست می زند.

«روزهایی که در مکه به سر می بردند، فقط تبلیغ الی الله و معرفی ذات مقدس حق تعالی و معرفی اسلام بود. یاورانی نداشتند تا بتوانند با کمک آنان با مشرکین بجنگند و اسلام را گسترش دهند، و همان طور که در قرآن ملاحظه می فرمایید سوره هایی که در مکه نازل شده، فقط جنبه پند و موعظه و معرفی را دارد و از جنگ و جدال صحبتی نیست و متن احکام در آن کم تر شده.» (۶۶)

امام نیز بر همین اساس، حرکت خویش را پایه گذاشت و از آن روزی که تلاشهای سیاسی را پیشه خود کرد، تا زمان پیدایی انقلاب و به دنبال آن نظام دینی، نیروهایی را پرورده و ساخته بود.

## **۲. فضا سازی برای پذیرش حکومت:**

پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله برای به کار بستن هدفهای سیاسی خویش، بی گمان، جامعه زمان خویش را به درستی شناخته و به دیگر سخن، توجیه خردمندانه ای از وضع و حال موجود داشته است که در پی آن، در صد روشنگری راه عمل و اقدام معقول برآمده. آماده کردن فضای عمومی، افزون بر آماده سازی نیرو، در دستور کوشش سیزده ساله پیامبر قرار داشته است. آن حضرت، در آغازین روزهای دعوت خویش، تا آن روز که به تلاشها و تکاپوهای آشکار و رسمی دست زد، کارها و فضا سازیهایی برای سامان دهی به یک نظام سیاسی انجام داده است. در این عرصه، بیش از هر چیز، اخلاق، صلابت، سابقه نیکو، نسب و همانندی با عرب و... (۶۷) کارایی داشتند و مردم را این خصال زیبا، متوجه او کردند و به سوی او کشاندند.

البته سختیهای فراوانی که در این راه کشید، در جای خود روشن است.

«آقایان می دانند که پیغمبر اسلام، تنها قیام فرمود و در یک محیطی که همه با او مخالف بودند، قیام فرمود و زحمتهای زیاد، مذمتهای زیاد، رنجهای فراوان برده تا این اسلام را به مردم ابلاغ فرمود، دعوت کرد مردم را به هدایت، دعوت کرد به توحید، آن قدر مشقت ایشان تحمل فرمود که گمان ندارم کسی طاقت آن را داشته باشد.» (۶۸)

نرمی و مهرورزی، خوشرویی و یکدلی و به تعبیر قرآن نرمی قلب و آرامی آن (۶۹)، سبب توجه انسانهای بسیاری به سوی آن حضرت شد، تا بدانجا که حتی مشرکان مکه، در جریان شعب ابیطالب و شکستن پیمان صحیفه، به مخالفت با سران و حمایت از آن حضرت برخاستند و حس همدردی و دلسوزی بر آنان، سرانجام، سران شرک را به تسلیم وا داشت. (۷۰)

سیر منطقی دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و حرکت حساب شده و دقیق او، که گاه به خشم شماری می انجامید و فرود آمدن تدریجی قرآن که همچون قطره های آب، آهسته آهسته در دل سنگ عرب جاهلی اثر می گذارد و نیز زیبایی، شیوایی و بی نظیری کلمات قرآن که گاه دشمن ترین افراد (چون ابوجهل، ابوسفیان و اخنس بن شریق) را بر می انگیزد که به نوای دل انگیز او گوش فرا دهند، (۷۱) همگی در آماده کردن فضای مناسب برای گامهای بعدی، در شکل دهی حکومت در مدینه، سخت کارگر بود.

امام نیز با الگوپذیری از این روش، وارد عرصه گردید و با حرکت گام به گام و حساب شده خویش که گاه به خشم غیرقابل کنترل حکمرانان می انجامید، فضای مناسبی را فراهم ساخت تا بتواند حکومت اسلامی را پایه گذارد.

### **۳. دگرگونی پایه های نگرش و باورهای عمومی:**

در نگاه سیاست بازان، دستیابی به قدرت به هرگونه، ناپسند نیست. ماکیاولی در کتاب شهريار خود بر آن است که هدف اساسی فرمانروا، باید حفظ وضع موجود باشد و مقصودش این است که فرمانروای جدید، باید وضع موجود را نگاه دارد و بویژه در حفظ سلطه خویش بر نظام حکومتی بکوشد. به نظر وی عالی ترین پاداشی که مردمان بر سر آن به رقابت بر می خیزند، (جاه و مکننت) است. یعنی بهترین موهبتی که بخت قادر به بخشش آن است. (۷۲)

او بر این باور است:

«هرکسی که بخواهد به اصلاح حکومت کشوری همت گمارد و آن را به صورت مقبول در آورد و کاری کند که بقایش مبتنی بر همگان باشد، باید لااقل تظاهر به حفظ اصول کهن کند به نحوی که در نظر مردم چنان آید که تغییری در نهاد روی نداده است.» (۷۳)

این نگاه توجیه گرانه وسیله برای هدف نامقدس، هرگز در راسته کار پیامبران نیست. پیامبر هم به هدف خود ایمان دارد و هم به وسیله ای که برای رسیدن به آن به کار گرفته می شود. وسیله در نگاه پیامبر، به هدف توجیه نمی شود. (۷۴) پیامبر نه در پی دست یابی به مال و مقام دنیا، که درصدد فراهم کردن زمینه های حکومت دینی است و این زمینه، زمانی پدید می آید که پایه های فکری و ارکان باوری مردم دگرگونی یابد. عرب که در زندگی قبیله ای خویش، بی تشخیص فردی، گاه به عنوان موجودی مملوک در مالکیت اشراف در می آمد و پذیرای هرگونه ستمی بود، و هرگز برای خویشتن حقی بالاتر از این نمی فهمید، با انگیزشهای پیامبر و مبارزه های پی گیر آن حضرت به خود آگاهی انسانی رسید که دیگر حاضر به تسلیم در قبال اشراف نمی شد. پایداری تاپای جان و تحمل شکنجه بسیار یاسر، سمیه، بلال، خباب بن ارت و صهیب و دیگران، نتیجه چنین خودآگاهی است. تبلیغ و روشنگری پیامبر، با تکیه بر وحی و پشتکاری فردی، و همراهانی دلداده (گرچه اندک) آنچنان باورهای سنتی را درهم شکست که عرب بدوی، خود را انسانی هم طراز با همانانی می دانست که روزی تصور همسانی، برایش محال می نمود. دیگر نه حاضر به پذیرش ستم بود و نه در خدمت ثروتمندان، و نه آلودگی به گناه را شأن انسانی خود می دانست. این دگرگونی در باور و عقیده و تحول جهان بینی، فرصت مناسبی فراهم کرد تا پیامبر بتواند به ساماندهی حکومت بیندیشد. پیامبر هرگز از فرصتهای موجود کهن، ولی منفی بهره نگرفت و حاضر به استفاده از قدرت مندان و ثروتمندان آن دیار نشد. (۷۵)

امام با در نظر داشت چنین سیاستی، به دگرگونی باورها دست می زند و به جوان ایرانی که خود را در مقابل بیگانه، کوچک می پنداشت، نیرو بخشید تا احساس وجود کند و نیز زنان ایرانی که یا عزیز و فاسد بودند و یا دیندار محقر، به عرصه ای کشاند که هم با ایمان باشد و هم احساس عزت کند و روحانی که در طی سالیان دراز به باور ارزش بودن کناره گیری، ظاهرسازی و با زمانه خویش نبودن، خوی کرده بود، دگرگون ساخت.

## ب. دستیابی به فضای مادی و تشکیل حکومت:

تمامی تلاش پیامبر بزرگ، زمینه های مساعدی فراهم کرد؛ اما هم چنان تشکیل حکومت ناممکن است؛ چرا که گرچه سرزمین مکه تحول یافته است. و مردم با شرک و مشرکان بی میانه شده اند، ولی قدرت مادی مکه هنوز در دست سران شرک است و پیامبر بایستی در پی تأمین آن بکوشد. در این راستا، او به سال یازدهم هجری با گروهی از مردم یثرب، از قبیله خزرج آشنا می گردد، کسانی که از (زمین) به عنوان عنصری مهم در ارکان حکومت، بهره دارند. دعوت از پیامبر و آهنگ آن حضرت و مسلمانان به هجرت، هرگونه بازدارنده تشکیل حکومت را از سر راه برداشته و پیامبر وارد تلاش رسمی تر برای پیاده کردن هدف متعالی خود می شود.

مدتی که در مکه بود حضرت نمی توانست:

«یک حکومتی تشکیل بدهد... و آمدند به مدینه، آن جا دیگر حکومتی بود، تشکیل دادند.» (۷۶)

«آن روز که حضرت با آن وضع شکست خورده و ناگوار از مکه خارج گردید، افراد عادی که سطحی فکر می کنند، نمی توانستند پیش بینی کنند که این مهاجرت چه مصالحی به دنبال خواهد داشت، لکن وقتی به مدینه تشریف بردند، معلوم شد چه نتایجی بر هجرت ایشان مترتب بود.» (۷۷)

امام به استناد زندگی پیامبر در مدینه، به روشنگری حرکت خویش می پردازد و احکام حکومتی و سیاسی که از این پس برای پیامبر مشخص می شود، فرا راه امام قرار می گیرد. امام بر آن است که اگر بخواهیم حکومتی تشکیل بدهیم، باید با الگو پذیری از پیامبر صلی الله علیه و آله به تبلیغات و تعلیمات دست بزنیم (۷۸)، بی عرضه داشت واقعیت های زندگی آن حضرت و سیره او، تحلیل صحیح و حقیقی از اسلام ناممکن است. امام خود، به وجود بازدارنده هایی بر سر این راه آگاه است. مهم ترین آن، گروه مقتدر و متحجر مقدس نماهاست که سالیان دراز در باوری ناسره در غلتیده و جز خویش را به راه نمی دانند. اصلاح این مقدس نماها، روی دیگر تبلیغات و تعلیمات است. مبارزه با اینان، بخشی از تلاشها و تکاپوهای امام را به خود اختصاص می دهد:

«امروز جامعه مسلمین طوری شده که مقدسین ساختگی، جلو نفوذ اسلام و مسلمین را می گیرند و به اسم اسلام صدمه می زنند. ریشه این جماعت، که در جامعه ما وجود دارد، در حوزه های روحانیت است. در

حوزه های نجف و قم و مشهد... اینها هستند که اگر یک نفر بگوید بیاید زنده باشید، بیاید نگذارید ما زیر پرچم دیگران زندگی کنیم... با او مخالفت می کنند.» (۷۹)

امام بی هیچ مصلحت اندیشی ماکیاولیستی، در جست و جوی حقیقت زندگی، گام بر می دارد، اگرچه این نوع نگرش، وی را از پشتیبانی ما دی شماری محروم کند؛ اما به روشنی به علماء سفارش می کند:

«شما قبل از هر کار، تکلیف این مقدس نماها را روشن کنید. با وجود آنها مثل این است که دشمن به شما حمله کرده و یک نفر هم محکم دستهای شما را گرفته باشد. اینهایی که اسمشان مقدسین است، نه مقدسین واقعی، و متوجه مفاسد و مصالح نیستند، دستهای شما را بسته اند. و اگر بخواهید کاری انجام بدهید، حکومتی را بگیرید، مجلسی را قبضه کنید که نگذارید این مفاسد واقع شود، آنها شما را در جامعه ضایع می کنند.» (۸۰)

پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه به طور جدی به کارهای سیاسی روی می کند. سرزمین مدینه، با دیگر عناصر یاد شده چنین امکانی را برای آن حضرت فراهم آورده است. از بنیانگذاری مسجد قبا، بستن پیمان برادری میان مهاجران و انصار، تدوین نخستین قانون اساسی تا جنگهای بسیاری که پیامبر با آن دست به گریبان شد، همه در راستای شکل دهی به یک نظام دینی بود. اما او در این دیار نیز از بازدارنده های جدی به دور نیست. وجود منافقان و دوچهرگان به ظاهر هم کیش مسلمانان و نیز یهودیان، کسانی که به هر روی تاب پیروزیهای پیامبر را ندارند و همچنین مشرکان که دشمنان خارجی مسلمانانند، باز دارنده های جدی راه پیامبرند. پیامبر صلی الله علیه و آله با به کار بستن روشهای خوش آیند و خردمندانه، در رویارویی با این سه دسته، کارها را سامان داد. این حرکت بزرگ، الگویی بس کارآمد برای امام است. (۸۱)

که چگونه در جبهه های گوناگون داخلی و خارجی به پاک سازی محیط برای تشکیل حکومت پردازد.

### **ج. ویژگی حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله:**

مشروع بودن حکومتها یا بر اساس قراردادهای اجتماعی و یا براساس اصالت وظیفه انسانی است که هر یک در جای خود بحثی پر دامنه می طلبد. فرق اساسی این دو که در این نوشتار به کار می آید این است که: حکومتهایی که مشروع بودن خود را از مردم و قرار داد یافته اند، بی گمان هم وضع قانونها و آیینهای جامعه و هم کارآمدی حکومت را در آن راستا تعریف و تفسیر می کنند و قلمرو مشروع بودن این حکومتها

نیز، برابر پیمانی است که بدان تن داده اند و بیرون از آن، از حیثه اختیار حکومت خارج است، گرچه مصالحی واقعی اقتضای دیگری کند.

اما در نظام اصالت و وظیفه، آنچه مشروع کننده حکومت است، شایستگی و وظیفه مندی است، گرچه کارآمدی آن به همراهی مردم تکیه دارد. (۸۲) در چنین حکومتی، همه آنچه که پسند مردمی است، مشروع نیست، بلکه آنچه مصلحت انسانی (در معنای خاص ارزشی) مشروع است. این جدایی و فرق اساسی، ما را در فهم مشروع بودن حکومت اسلامی یاری می رساند.

امام می گوید:

«حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر، خداست و قانون فرمان و حکم خداست. قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد از رسول اکرم گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند.... باری، حکومت در اسلام به مفهوم تبعیت از قانون است و فقط قانون بر جامعه حکم فرمایی دارد. آن جا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم و ولایت داده شده، از طرف خداوند است.» (۸۳)

بنابراین حکومت پیامبر، با دیگر حکومتها، در نگاه امام فرق اساسی و جدی دارد، نه استبدادی است که حاکم اختیار تام داشته و بر جان و مال مردم چیره باشد، بلکه قدرت او محدود به قانونهای الهی است و هرگز پیامبر از آن بر نمی تابد. (۸۴) بنابراین، می توان گفت:

«اسلام، بنیانگذار حکومتی است که در آن نه شیوه استبداد حاکم است که در آراء و تمایلات نفسانی یک نفر را بر سراسر جامعه تحمیل کند و نه شیوه مشروطه و جمهوری [به سبک شرقی و غربی] که متکی بر قوانینی باشد که گروهی از افراد جامعه برای تمامی آن وضع می کنند، بلکه حکومت اسلامی، نظامی است ملهم و منبعث از وحی که در تمام زمینه ها از قانون الهی مدد می گیرد و هیچ یک از زمامداران امور جامعه را حق استبداد رأی نیست. تمام برنامه هایی که در زمینه زمامداری جامعه و شؤون و لوازم آن، جهت دفع نیازهای مردم به اجرا در می آید، باید بر اساس قوانین الهی باشد. این اصل کلی حتی در مورد اطاعت از زمامداران و متصدیان امر حکومت نیز جاری و ساری است.» (۸۵)

زاممدار در این گونه از حکومت دارای ویژگیهایی است، به گونه ای که بی وجود آنها، هرگز فردی شایستگی (مشروعیت) حکمرانی نمی یابد، گرچه از طرف مردم پذیرفته و برگزیده شده باشد.

«شرایطی که برای زمامدار ضروری است، مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه مثل: عقل و تدبیر، دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از: ۱. علم به قانون ۲. عدالت.» (۸۶)

امام، با این تصویر، جدایی بین حکومت اسلامی یافته در زندگی پیامبر اکرم را همراه با شرایط زمامداری، با دیگر حکومتها و زمامداران آن نشان می دهد و با این نگاه، الگوی حکومت اسلامی خویش را عرضه می دارد.

#### **د. هدف حکومت اسلامی:**

حکومت اسلامی به دنبال چه اهدافی است؟ و برای چه هدفهایی شکل می گیرد؟ فیلسوفان سیاسی، حکومت را برای هدفهایی دانسته اند. منتسکیو، آزادی و امنیت را هدف حکومتها دانسته و معتقد است که انسانها با شکل دهی به حکومت و وضع قوانین، به دنبال امنیت و حداکثر آزادی هستند و:

«آزادی حق انجام آن چیزی است که قانون روا داشته است و اگر کسی بتواند آنچه را که قانون منع کرده است، انجام دهد، دیگر آزادی وجود نخواهد داشت... آزادی سیاسی فرد، آرامش خاطر است که از اعتقادش به ایمنی خود [در اجتماع] ناشی می شود، برای دست یافتن به این آزادی، لازم است که تشکیلات حکومت به نحوی باشد که هیچ کس در اجتماع از دیگری هراسی نداشته باشد.» (۸۷)

آرمان آزادی صلح و امنیت منتسکیو، جای خود را به (رضایت) جان لاک و ژان ژاک روسو می دهد. اینان هدف تشکیل حکومتها را رضایت عمومی افراد می دانند که در قالب قراردادها حاصل می شود. (۸۸)

و در نگاه بنتام، غایت و هدف یک قانونگذار، باید سعادت مردم باشد و سعادت در سودمندی همگانی نهفته است.

«بنابراین، علم قانونگذاری عبارت از تشخیص آن چیزی است که خیر جامعه معینی را که منافع آن مورد نظر ماست تأمین کند.» (۸۹)

و این سودمندی در میانه و کشاکش جست و جوی لذت و گریز از درد که تنها غایت آدمی است معنی می یابد. (۹۰). «بنابراین، حکومت را می توان به پزشکی تشبیه کرد، بدین معنی که کار آن فقط گزینش از میان چند شرّ است. هر قانونی یک شر است؛ زیرا هر قانونی نوعی نقض آزادی است. حکومت فقط می تواند میان شرها یکی را برگزیند. در این حال، هدف قانونگذار هنگام چنین گزینشی چه باید باشد، او باید از دو امر یقین حاصل کند:

اول این که همواره حوادثی که او می کوشد از آنها جلوگیری کند، در واقع شر هستند.

دوم این که این شرها بزرگ تر از شرهایی هستند که او می خواهد به عنوان وسیله جلوگیری از آنها به کار برد...» (۹۱)

ژان بُدن، غایت برین حکومت و دولت را، شادی راستین فرد و کشور به طور یکسان در فضیلت عقلی یا تفکر می داند. (۹۲) و نیز رفاه مادی؛ چرا که:

«تفکر و اندیشه، هر چند غایت برتر است، نه انسان می تواند بدون تأمین غایت فروتر بقای خود را حفظ کند و نه کشور را می توان به خوبی اداره کرد، مگر آن که امور عادی از قبیل نگهداری و دفاع از اتباع، دادگستری و تهیه خواربار لازم ملحوظ گردد. همانگونه که اگر انسان چنان روحش در تفکر مستغرق شود که خوردن و آشامیدن را از یاد برد، حیاتش دوامی نخواهد داشت.» (۹۳)

دیدگاههای دیگری نیز در این باب وجود دارد که در جای خود باید جست و جو کرد. (۹۴)

با توجه به چنین دیدگاهها، این بحث، به جد در باب حکومت اسلامی قابل طرح است که به راستی هدف و غایت آن چیست؟ آیا می توان برای آن از هدفهای شمرده شده چیزی پذیرفت یا خیر؟  
امام می گوید:

«عهده دار شدن حکومت فی حد ذاته، شأن و مقامی نیست، بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است.» (۹۵)

و از قول حضرت امیر(ع) نقل می کند:



«حکومت برای هدفهای عالی؛ یعنی برای اجرای حق و از بین بردن باطل است، نه برای به دست آوردن منصب و مقام.» (۹۶)

و در جای دیگر می گوید:

«آنها [انبیاء و اولیاء]... می خواهند ملت را هدایت کنند، راه ببرند و همه مصالحی که برای انسان متصور است، برای جامعه متصور است. سیاست این است که جامعه را هدایت کند، در راه ببرد. تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان است، صلاح ملت است، صلاح افراد است و این مختص به انبیاء است و دیگران این سیاست را نمی توانند اداره کنند.» (۹۷)

اما روشن است آنچه امام به عنوان هدف حکومت اسلامی بر شمرده، خود به بسط و تفسیر نیازمند است. بدین معنی که هدف برین هدف اعلاهی حکومت اسلامی چیست؟ و نیز روش تربیت در این حکومت چگونه است؟ کارکردها، و ابزار و روشهای آن در رویکرد امام به سیره حضرت رسول، کدام است؟

### پی نوشتها:

۱. «صحیفه نور، رهنمودهای امام خمینی، ج ۱/۶۵، وزارت ارشاد.

۲. همان.

۳. همان، ج ۲۱/۹۲.

۴. همان، ج ۱/۶۵.

۵. همان، ج ۱/۲۳۹.

۶. «کتاب البیع»، امام خمینی، ج ۲/۴۶۰.

۷. همان.

۸. «ولایت فقیه»، امام خمینی ۷/ - ۸، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۹. «تحریر الوسيله»، امام خمینی، ج ۱/۲۳۴.
۱۰. «صحیفه نور»، ۴/۳۳.
۱۱. «ولایت فقیه»، ۱۵۷/.
۱۲. «صحیفه نور»، ج ۳/۱۲۰.
۱۳. «پیرامون انقلاب اسلامی»، شهید مطهری ۵۲/ - ۵۳، صدرا.
۱۴. «نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر»، شهید مطهری ۲۵/، صدرا.
۱۵. «ولایت فقیه» ۱۷۳/؛ «صحیفه نور»، ج ۱۷/۱۲۸.
۱۶. «ولایت فقیه» ۲۰/.
۱۷. «امامت و رهبری»، شهید مطهری ۳۱/، صدرا.
۱۸. «مسأله ربا به ضمیمه بیمه»، شهید مطهری ۱۳۴/.
۱۹. «ولایت فقیه» ۲۶/.
۲۰. «تحریر الوسيله»، ج ۱/۲۳۴.
۲۱. «صحیفه نور»، ۳/۱۲۰.
۲۲. همان، ج ۲۱/۱۷۸.
۲۳. همان، ج ۱/۱۸۵ و ۱۸۶.
۲۴. «ولایت فقیه» ۱۷/.
۲۵. همان ۲۸/.
۲۶. «کتاب البیع»، ج ۲/۴۶۰.
۲۷. «ولایت فقیه» ۳۴/.

۲۸. همان ۷۷ - ۷۸.
۲۹. همان ۲۰ - ۲۵.
۳۰. همان ۳۲.
۳۱. «صحیفه نور»، ج ۱/۱۱۹.
۳۲. همان، ج ۲/۱۶۵.
۳۳. همان، ج ۲۰/۱۵۸.
۳۴. همان، ۲۰/۱۵۹.
۳۵. «گلستان»، باب سوم، حکایت دوم؛ «انسان کامل»، شهید مطهری ۱۳۳/، صدرا.
۳۶. «انسان کامل»، شهید مطهری ۱۸۷/.
۳۷. «انسان کامل»، عبدالکریم بن ابراهیم الجیلانی، ج ۲/۶۸ - ۶۹.
۳۸. «تفکر نوین سیاسی اسلام»، حمید عنایت، ترجمه ابوطالب صادقی ۱۲/، امیرکبیر.
۳۹. «علم و تمدن در اسلام»، سید حسین نصر ۳۳۷/.
۴۰. «صحیفه نور»، ج ۲۱/۹۱.
۴۱. «توضیح المسائل»، بخش عبادات و نیز کتابهای اختصاصی در باب عبادات.
۴۲. «دین و دولت در عصر صفوی» ۲۴/.
۴۳. «ولایت فقیه» ۱۶/.
۴۴. «کلام امام»، دفتر اول ۱۴/.
۴۵. «دین و دولت در عصر صفوی» ۲۱/.
۴۶. «صحیفه نور»، ۱۸/۹۴.

۴۷. «تفکر نوین سیاسی اسلام»، عنایت / پانزده و شانزده.

۴۸. «ولایت فقیه» ۱۸/.

۴۹. «صحیفه نور»، ج ۱۵/۷۵.

۵۰. همان، ج ۲/۸۷.

۵۱. همان ۲۰۷/ و ۲۰۸/.

۵۲. همان ۹۷/.

۵۳. همان، ج ۱۰/۲۶۸.

۵۴. همان، ج ۱۵/۷۵.

۵۵. همان، ج ۱۷/۱۳۸.

۵۶. همان، ج ۱/۱۲۰.

۵۷. وصیت نامه امام.

۵۸. «صحیفه نور»، ج ۲۰/۱۵۸.

۵۹. همان، ج ۴/۲۷۰.

۶۰. همان، ج ۳/۸۴ - ۸۵.

۶۱. همان، ج ۱۷/۱۳۸.

۶۲. همان، ج ۲۰/۱۵۹.

۶۳. همان، ج ۳/۸۴ و ۸۵.

۶۴. همان، ج ۱۵/۵۷.

۶۵. همان، ج ۳/۵.

۶۶. همان، ج ۱/۱۸۲.
۶۷. «تاریخ سیاسی اسلام»، رسول جعفریان، ج ۲.
۶۸. «صحیفه نور»، ج ۱/۱۱۸، ۱۸۲.
۶۹. «آل عمران»، آیه ۱۵۹.
۷۰. «السير والمغازی»، ابن اسحاق ۱۶۱ - ۱۶۲.
۷۱. «السیره النبویة» ابن هشام، ج ۱/۳۳۷، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
۷۲. ماکیاولی، کوئیفتن اسکینر ۵۷ و ۵۸.
۷۳. «خداوندان اندیشه سیاسی»، مایکل ب. فاستر، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، ج ۲/۶۳۹، امیرکبیر.
۷۴. «وحی و نبوت»، شهید مطهری ۱۲۱ - ۱۲۲، صدرا.
۷۵. «کلام امام»، دفتر اول ۱۴ - ۱۵، امیرکبیر.
۷۶. «صحیفه نور»، ج ۱۵/۵۵.
۷۷. همان، ج ۱/۱۸۲.
۷۸. «ولایت فقیه» ۱۵۱ - ۱۵۲.
۷۹. همان ۱۳۲ - ۱۳۳.
۸۰. همان ۱۳۲.
۸۱. «صحیفه نور»، ج ۱/۲۸۷؛ ج ۱۸/۹۰ به بعد.
۸۲. «حکومت»، محمد جواد لاریجانی ۲۳ به بعد.
۸۳. «ولایت فقیه» ۳۴.
۸۴. همان ۳۵.

۸۵. «کتاب البیع» ۲۰ - ۲۱.

۸۶. «ولایت فقیه» ۳۷.

۸۷. «خداوندان اندیشه سیاسی»، ج ۲، ص ۳۰۲.

۸۸. همان ۳۳۵.

۸۹. همان ۴۸۴.

۹۰. همان ۴۸۵.

۹۱. همان ۴۹۵.

۹۲. همان ۶۷۱.

۹۳. همان ۶۷۲.

۹۴. رک: مجموعه خداوندان اندیشه سیاسی.

۹۵. «ولایت فقیه» ۴۴.

۹۶. همان ۴۵.

۹۷. «صحیفه نور»، ج ۱۳/۲۱۷ - ۲۱۸.

منبع

<http://www.hawzah.net/fa/magazine/magart/> ۳۲۵۴۹/۴۵۲۷/۴۵۱۸